

## عصمت صدیقه کبری فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون....



و ما كان المؤمنون لينفروا كافة فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا إليهم لعلهم يحذرون.1  
 نباید مؤمنان همگی بیرون رفته و رسول را تنها بگذارند بلکه چرا از هر طائفه‌ای گروهی برای جنگ و گروهی نزد رسول برای آموختن علم مهیا نباشند؟ تا آن علمی که آموخته‌اند به قوم خود بیاموزند که قومشان هم شاید خداترس شده و از نافرمانی حذر کنند.  
 صاحب معالم (ره) فقه را اینگونه تعریف می‌کند: «علم به احکام شرعی فرعی به وسیله ادله تفصیلی آنها». اما این تعریف، تعریف جامعی نیست، چرا که قرآن و سنت قطعی، فقه را در این چارچوب منحصر نکرده‌اند، این يك بحثی است بسیار مهم و جدی که نیاز به تحقیقات زیادی در مباحث اجتهاد و تقلید به شکلی ویژه دارد، و همچنین در مباحث ولایت فقیه، امر به معروف و نهی از منکر، وجوب تعلیم جاهل و ارشاد او، حجیت خبر و حجیت فتوی، اما کلمه «لولا» در آیه، حرف تخصیص است؛ یعنی تشویق به فقه و درک دین. تفقه در دین، فقط تفقه در احکام طهارت نیست، طهارت بخش کوچکی از دین است، برخی از يك شی، تمام آن شی نیست. فقهی که هم اکنون معروف است به چهار قسمت تقسیم می‌شود؛ ایقاعات، عقود، احکام و عبادات، هرکدام از اینها قسمت کوچکی از فقه است، حوزه فقه بسیار وسیع‌تر از آنهاست. از دیدگاه امام صادق (علیه السلام) فقیه، فقط کسی که علم اصول فقه و مبانی اصول را از مباحث وضع الفاظ تا آخر می‌بحث تعادل و تراجیح می‌خواند نیست، کسی که علم فقه را از بحث طهارت تا احکام عاقله می‌خواند نیست، خداوند تعالی می‌فرماید: «لیتفقهوا فی الدین و لینذروا قومهم» یعنی فقیه کسی است که مردم را از تمام دین انذار می‌کند، پس فقیه باید تمام دین را درک کرده باشد. برای کسانی مثل شما که در این راه قدم برداشته باید این جمله کاملاً واضح باشد، فقیهی که بخشی از فقه را درک کند و به همان اکتفا کند همانند بتابی است که ساختمانش را نصف و نیمه رها کرده است. چنین فقیهی امکان ندارد مشکلات دینی مردم را حل کند.  
 مراد خداوند از «کسانی که در دین تفقه کنند»، فقیهانی است که برگزیده قومشان هستند، کسانی که صلاحیت تفقه در دین و انذار را داشته باشند تا اینکه بتوانند مشکلات دینی مردم را حل کنند.

در «لیتفقهوا فی الدین...» مراد کدام دین است؟ همان دینی که حضرت ابراهیم و یعقوب به آن سفارش کردند:

و وصّی بها ابراهیم بنیه و یعقوب یا بنی اِبّ الله اصطفی لکم الدّین فلا تموتنّ الا و اَنتم مسلمون.2

ابراهیم و یعقوب به فرزندان خود راجع به تسلیم بودن در فرمان خدا سفارش و توصیه نمودند. ای فرزندان! خدا شما را به آیین پاک برگزید، پیوسته از آن پیروی کنید و تا پای جان سپردن الا تسلیم رضای خدا نباشید.  
 و همان دینی که خداوند تعالی می‌فرماید:

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أُنْتُوا إِلَيْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ.3

همانا دین پسندیده نزد خدا آئین اسلام است و اهل کتاب در آن راه مخالفت نمی‌یابند مگر پس از آنکه به حقانیت آن آگاه شدند و این خلاف را از راه رشک و حسد در میان آوردند و هرکس به آیات خداوند کافر شود بترسد که محاسبه خدا زود خواهد بود.  
 پس منظور از تفقه مطلوب، تفقه در اسلام است، که لازمه‌اش وجود فقیهی مطلوب است که در این آیه کریمه به صفات آن اشاره شده است، آن فقیه همان اکسیر اعظم است.

به عنوان مثال در احکام فقهی آمده است که: «ملعون است کسی که نمازش را به تأخیر بیاورد تا اینکه ستارگان ظاهر شوند» و همچنین داریم که «ملعون است کسی که ریاست را دوست داشته باشد». چرا اولین حدیث را حکمی فقهی می‌دانیم و دومین حدیث را نه؟ از طرفی علاوه بر اینکه بحث می‌کنیم که معنای «لعن» چیست؟ آیا دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ موضوع و محمولش چیست؟ باید بحث کنیم که چرا کسی که ریاست را دوست دارد لعن می‌شود، دوست داشتن ریاست به چه معناست، آیا لعن در اینجا لعن تمحیضی است یا تحریمی؟ اینها مسائل مهمی است که الحمدلله شما در سطحی از علوم هستید که با آنها آشنا باشید.

یا اینکه می‌بحث وجوب «توئی» و «تبری». که در آنجا از این بحث می‌شود که آیا بر ما واجب است تا از هرکسی که ولی خدا و حجت خدا را به غضب در می‌آورد برائت جویم، آیا این فقه است یا نه؟ آیا برائت واجب است یا نه؟ اگر واجب است کدام موضوع است و کدام محمول؟ نسبت بین این دو فرض چیست؟ یا اینکه آیا واجب است که تبری و توئی در هر سطحی مساوی با هم باشند. تا زمانی که این مسائل در دین وجود دارد ناچاریم که در آنها تفقه کنیم، و با این تفقه است که مشمول این بخش از آیه می‌شویم که «لیتفقهوا فی الدین» و پس از تفقه، انذار مردم و «لینذروا قومهم».

مقام صدیقه کبری فاطمه زهرا (سلام الله علیها) مقام بسیار بزرگی است، ایشان بر گردن مسلمانان حق بزرگی دارند، ولی متأسفانه آنگونه که مستحق است این حق را ادا نکرده‌ایم، از آن می‌ترسم که محکمه‌ای در دنیا که قاضی آن حضرت صاحب الزمان، ارواحنا له الفداء، و یا در آخرت که قاضی آن خداوند تبارک و تعالی باشد تشکیل شود و ما را مورد سؤال قرار دهند که آیا برای ادای حقتان نسبت به حضرت فاطمه زهرا (سلام الله علیها) کاری انجام داده‌اید؟ حتی به مقدار اعتراف يك فقیه سنی؟ می‌ترسم که آن زمان جوابی نداشته باشیم.

باید آنچه را که صحیح بخاری درباره حقوق حضرت فاطمه (سلام الله علیها) آورده است را ببینیم و لو غیر عامدانه؟ متعصب‌ترین و نقادترین فقهای اهل سنت، بخاری را صحیح و معتبر می‌دانند، در این کتاب از ابی ولید از ابن عبینه، از عمرو بن دینار، از ابن ابی ملیکه از مورین مخرمه روایت شده است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

فاطمه بضعه منّی، من اغضبها فقد اغضبنی

فاطمه (سلام الله علیها) پاره تن من است، هر آنکس او را غضبناک کند مرا خشمگین کرده است.

می‌خواهیم در مورد این حدیث بحث و بررسی کنیم، حدیثی که يك فقیه سنی آنرا روایت می‌کند و در میان فقهای اهل سنت، سند این حدیث صحیح و از درجه بالایی

برخوردار است، چرا که بخاری - کسی که در صحت احادیث بسیار محتاط است - آن را از امام جعفر صادق(علیه السلام) نقل کرده است و از طرفی ذهبی - که از نفاذترین افراد نسبت به احادیث است - این حدیث را صحیح و معتبر دانسته و آن را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کند:

إِنَّ الرَّبَّ يَرْضَى لِرِضَا فَاطِمَةَ وَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ.4

همان خداوند با خوشنودی فاطمه خشنود و با ناراحتی فاطمه ناراحت می‌شود.

پس در نزد آنها این حدیث از لحاظ سند در حد قطعی الصدور از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده است. ما حدیث بخاری را مفسر و مؤیدی بر حدیث ذهبی می‌دانیم. حال می‌گوییم این حدیث بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ خشنودی و غضب در انواع مردم از کجا ناشی می‌شود؟ حیات نباتات به دو عامل بستگی دارد؛ عامل اول قوت جذب و عامل دوم قوت دفع است، این دو قوت در حیات حیوان به صورت دو قوه خشنودی و خشم ظاهر می‌شود، که هر دو ناشی از طبع و غریزه‌اند، اما در حیات انسانی چه؟

معنای حیات انسانی آن است که هریک از ما به درجه انسانیتی برسد که رکن و پشتیبان وجودش، عقلش باشد، «دعامة الإنسان عقله»5 اینجا است که عقل منشأ تمام خشنودی‌ها و خشم‌ها در وجود انسان می‌گردد، اما قبل از آن، منشأ آن دو طبع و غریزه بود.

آیا من به مرحله انسانیتی که منشأ خشنودی و خشمش، عقل است رسیده‌ام؟

می‌گویم؛ هرگز، اصلاً، هر عاقلی در اولین درجات تعقلش باید بداند که به درجه انسانف عاقل نرسیده است، این اعتراف خیلی مهم است.

آیا ما تاکنون نفهمیده‌ایم که محک انسانیت‌مان و میزان آن چیست و به چه مقدار است؟

خوشحالی و خشم ما به خاطر حاجات بدنی ما است، هرکدام از ما در وجود خود بنگرد، هنگامی که شخصی که به او اطمینان و اعتقاد دارد او را ترک کند، آیا ناراحت می‌شود یا نه؟ این ناراحتی خود يك گناه است، به درجه انسانیت نرسیده است، هیچ‌کدام از ما به درجه انسانیت نرسیده است مگر اینکه منشأ خشم و خشنودی او عقلانی باشد نه غریزی.

پس هرگاه در زندگی‌مان، منشأ خشنودی و خشم‌مان را، حتی برای يك بار از عقل دیدیم، آن موقع است که برای يك بار انسان شده‌ایم، اما اگر خشنودی و غضبان ناشی از بطن و فرج بود مطمئناً از حیوانات خواهیم بود ولی در شکل انسان.

اما انسان عقلانی کسی است که برای همیشه با خشنودی عقل، خشنود می‌شود و با خشم عقل، خشمگین می‌گردد. پس اگر کسی را در روی کره زمین پیدا کردید که به این درجه از شخصیت رسیده بود مرا خبر کنید تا پیش او بروم و نه تنها دستش را ببوسم، بلکه گرد و غبار گام‌هایش را نیز ببوسم.

بالاخر از این مرتبه مقامی است که ممکن است انسان به آنجا برسد، و آن زمانی است که اراده انسان، در اراده خداوند تبارک و تعالی فانی گردد، دیگر او اراده‌ای ندارد و اراده او عین اراده خداست. و این همان درجه‌ای است که تمام کارهایش «یرضی لرضا الله و یغضب لغضب ربه» می‌شود. یعنی اگر فرزندش را کشتند، خشم او به خاطر خشم پروردگار است نه خشم نفسش و اگر فرزندش را زنده کردند به خاطر رضای خداوند خشنود می‌گردد، نه رضای نفسش، تصور این درجه بسیار مشکل است چه رسد به تحقق این امر!

این همان مقام عصمت خاتم‌الانبیاء(صلی الله علیه و آله و سلم) است. عصمت آن مخلوقی که نظیرش در میان تمام مخلوقات وجود ندارد، کسی که حب و بغضش در حب و بغض خداوند فانی شده است. چیزی را دوست نمی‌دارد مگر اینکه خداوند آن را دوست بدارد و از چیزی خشمگین نمی‌شود مگر اینکه خداوند را از آن چیز خشمگین ببیند.

و این همان بشری است که به مقام «و ما یطق عن الهوی إن هو إلا وحی یوحی»6

رسیده است. و این همان درجه‌ای است که از آن به عصمت خاتمه تعبیر می‌شود، عصمتی که غیر از عصمت ابراهیمیه است، عصمت ابراهیمیه نیز با عصمت یونسیه متفاوت است.

عصمت حضرت یونس(علیه السلام) هم عصمت است اما:

وَذَا التَّوْنِ إِذْ ذَهَبَ مَغَاضِبًا فُطِنَ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ.7

و یاد آر حال یونس را هنگامی‌که از میان قوم خود غضبانک بیرون رفت و چنین پنداشت که ما هرگز او را در مضیقه و سختی نمی‌افکنیم آنگاه در آن ظلمت‌ها فریاد کرد که الهی، خدایی به جز ذات یکتای تو نیست تو از شرک و شریک پاک و منزهی و من از ستمکارانم.

او پیامبر خدا و معصوم است. اما خودش را محتاج می‌بیند که به مقامی بالاتر برسد «سبحانک ایّی کنت من الظالمین». که آن حضرت، قبل از آنکه وارد شکم ماهی شود به آن مقام نرسیده بود.

همچنین یوسف(علیه السلام) نیز پیامبر خدا و معصوم است. و برهانی که خداوند به او نشان داد، همان عصمتش بود:

و لَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنَّ رَأَىٰ بَرَّهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لَنَصَرَفَ عَنْهٗ السَّوْءَ وَ الْفَحْشَآءَ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ.8

آن زن باز اصرار کرد و اگر لطف خاص خدا و برهان روشن حق نگهبان یوسف نبود او هم به میل طبیعی اهتمام می‌کرد اینچنین عمل زشت و فحشا را از او دور کردیم که همانا او از بندگان معصوم ماست.

اما ایشان در يك درجه عصمت داشتند که:

و قَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهٖ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بضع سنين.9

آنگاه یوسف از رفیقی که او را اهل نجات یافت درخواست کرد که مرا نزد پادشاه یاد کن در آن حال شیطان یاد خدا را از نظرش ببرد بدین سبب در زندان چند سال محبوس ماند.

اما تسلیم مطلق نسبت به حب و بغض، خشنودی و غضب خداوند، مقامی خاص است که این مقام مخصوص برترین مخلوقات و خاتم پیامبران و آقای رسولان است، این مقامی است که می‌توان گفت: اوست که از خشنودی خدا خشنود و از غضب خدا خشمگین می‌شود، و از طرفی دیگر خداوند تبارک و تعالی نیز از خشنودی او خشنود و از غضب او خشمگین می‌شود.

آیا بخاری و ذهبی فهمیده‌اند که چه چیزی را روایت کرده‌اند:

إِنَّ الرَّبَّ يَرْضَى لِرِضَا فَاطِمَةَ وَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ.

و آیا فهمیده‌اند که اگر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «همانا فاطمه(سلام الله علیها) با خشنودی خدا خشنود و با غضب خدا غضبانک می‌شود».

این کلام دال بر این مطلب است که منشأ خشنودی و خشم حضرت فاطمه(سلام الله علیها) نفس ایشان نیست بلکه منشأ آن خداوند تبارک و تعالی است. معنای این

همان درجه عصمت کبری است که رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) دارد. بالاتر از آن، کلام پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) است که می‌فرماید:

إِنَّ الرَّبَّ يَرْضَى لِرِضَا فَاطِمَةَ وَيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ.

همانا خداوند از خشنودی فاطمه (سلام الله علیها) خشنود و از غضب او غضبانک می‌شود.

این به چه معناست که به درجه‌ای برسد که «لام» خشنودی از طرف فاطمه (سلام الله علیها) باشد (یعنی خداوند از خشنودی فاطمه (سلام الله علیها) خشنود شود و این مقام بالاتر است از اینکه فاطمه (سلام الله علیها) از خشنودی خدا خشنود گردد.)

اینجاست که معنای این سؤال فهمیده می‌شود که فاطمه (سلام الله علیها) را چه کسی می‌شناسد، این فاطمه (سلام الله علیها) چه کسی است؟ و در جواب می‌گوییم: امام جعفر صادق (علیه السلام) کسی است که می‌داند فاطمه کیست، ایشان می‌فرمایند:

إِنَّمَا سَمَّيْتُ فَاطِمَةَ لِإِنَّ النَّاسَ فَطَمُوا عَنْ مَعْرِفَتِهَا. 10

همانا فاطمه، فاطمه نامیده شد، چرا که مردم از شناخت ایشان ناتوانند.

پس با دلیل ثابت کردیم که از معرفت و درک مقام حضرت فاطمه (سلام الله علیها) عاجز هستیم، ما از معرفت آن درجه بالایی که خداوند متعال رضایش را در رضایت او و غضبش را در غضب او گذارده است عاجز هستیم، عاجز هستیم از معرفت این مخلوق ربانی و حورای انسانی، او کیست؟...

امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) در شب دفن پیکر مبارک حضرت فاطمه (سلام الله علیها) می‌فرماید:

أَمَّا حَزَنِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمَسْهَدٌ 11

حزن و اندوهم همیشگی شد و خواب بر من حرام گشت.

بهتر است بدانیم کسی که این جمله را بیان می‌کند دنیا و آخرت را شناخته و هر دو آنها را زیر پایش گذاشته است! چرا که اوست که فاطمه (سلام الله علیها) را می‌شناسد.

ملاحظه کنید هنگامی که بر جنازه حضرت نماز می‌خواند چه می‌فرماید. آنچه برای او در کنار پیکر همسرش اتفاق افتاد، هیچ کجا رخ نداده است، نمی‌توانیم بیشتر از این بگوییم.

از مصباح الأنوار در بحارالانوار حدیثی از ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) نقل شده است. که حضرت فرمودند:

إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ) غَسَلَ فَاطِمَةَ (سَلَامَ اللَّهِ عَلَيْهَا) ثَلَاثًا وَخَمْسًا، وَجَعَلَ فِي الْغَسَلِ الْخَامِسَةِ الْآخِرَةَ شَيْئًا مِنَ الْكَافُورِ، وَأَشْعَرُهَا مِثْرًا سَابِغًا دُونَ الْكُفْنِ، وَكَانَ هُوَ الَّذِي يَلِي ذَلِكَ مِنْهَا، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّهَا أُمَّتِي، وَبِنْتُ رَسُولِكَ، وَصَفِيكَ وَخَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ لَقْنَهَا حَجَّتَهَا، وَأَعْظَمَ بَرَهَانَهَا، وَأَعْلَى دَرَجَتَهَا، وَاجْمَعْ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَبِيهَا مُحَمَّدٍ (ص). فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ غَسَلَهَا عَلِيٌّ، وَوَضَعَهَا عَلِيُّ السَّرِيرِ، وَقَالَ لِلْحَسَنِ: أَدْعُ لِي أَبَاذْرَ دَعَاةٍ، فَحَمَلْنَا إِلَى الْمِصْبِي، فَصَلَّى عَلَيْهَا ثَمَّ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ، وَرَفَعَ يَدَيْهِ إِلَى السَّمَاءِ فَنَادَى: هَذِهِ بِنْتُ نَبِيِّكَ فَاطِمَةَ، أَخْرَجْتَهَا مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ، فَأَضَاءْتَ الْأَرْضَ مِثْلًا فِي مِيلٍ! 12

امیرالمؤمنین (ع)، فاطمه (سلام الله علیها) را سه بار و پنج بار غسل دادند، در آخر غسل پنجم مقداری از کافور استفاده کردند و مئزری بر بدن آن حضرت پوشاندند و سپس فرمودند: خدایا، فاطمه از آفت تو و دختر رسول توست، صغی و برگزیده خلق توست، حجتش را به او نشان ده و مقام او را عالی گردان و بین او و پدرش جمع کن... و آن هنگام که شب شد، علی (علیه السلام) او را غسل داد و بر تختی خوابانید و رو به حسن کرد و گفت: اباذر را بیاور، و او آمد. حضرت فاطمه (سلام الله علیها) را به سوی محراب حمل کرد و دوباره دو رکعت نماز به جا آورد، سپس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود:

این دختر پیامبرت فاطمه است، او را از ظلمات خارج و به سوی نور هدایت فرما. در آن هنگام منطقه‌ای از زمین نورانی شد.

جمله آخر حضرت به چه معناست؟ ملاحظه بفرمایید، این جمله مجمل بیان شد، ممکن نیست جز برای غیر خدا این جمله گفته شود، می‌فرماید: خداوند! فاطمه (سلام الله علیها) را از این دنیای تاریکی‌ها گرفتی و به سوی نور، نور آسمانها و زمین فرستادی.

ملاحظه بفرمایید که خداوند متعال دعای امیرالمؤمنین را اجابت فرمود. مثل اینکه خداوند به حضرت فرمود: بله، همان‌گونه که روح او را از نور پروردگارش خلق کردم او را به سوی نور فرستادم. و هنوز سخنان حضرت امیر (علیه السلام) تمام نشده بود که خداوند او را تصدیق نمود و نقطه نوری از بدن طاهر حضرت فاطمه (سلام الله علیها) قسمتی از زمین را نورانی کرد.

این چه معنایی می‌دهد؟ به این معناست که «إِنَّ اللَّهَ وَ إِيَّاهُ رَاجِعُونَ» برای همه است، ولی فاطمه (سلام الله علیها) به نور خدا پیوست، نوری که از آن خلق شده بود.

این مقام فاطمه است... روحش به نور خداوندی پیوست و اینگونه آن جهان از بدن طاهری که از عالم ظلمانی به عالم روحانی شتافت استقبال نمود.

این فاطمه است که به آن مقام رسید. که «إِنَّ الرَّبَّ لِيَغْضِبُ لِعُضْبِ فَاطِمَةَ وَ يَرْضَى لِرِضَاهَا». بهتر است که در اینجا به مناسبت اشاره‌ای کنیم به آنچه که بخاری در روایت صحیحی از عایشه آورده است که او گفت:

فاطمه (سلام الله علیها) دختر رسول الله غضبانک شد و [یکی از صحابه] روی برگرداند، بعد از آن طولی نکشید که درگذشت. 13

و از دیگری روایت کرده است که:

حضرت فاطمه (سلام الله علیها) به علی (علیه السلام) وصیت کرده بود که او را مخفیانه دفن کند و آنها را از محل دفن او آگاه نسازد.

از این اعترافات می‌شود به نتیجه‌ای رسید که دو مقدمه دارد. مقدمه اول همان است که اهل سنت می‌گویند که إِنَّ اللَّهَ لِيَغْضِبُ لِعُضْبِهَا وَ هَمَجْنِينَ مِيْ كُوْبِنْدِ كِه فَاطِمَةَ (سلام الله علیها) از صحابه غضبانک شد و از او روی برگرداند و در حالی که از او غضبانک بود درگذشت پس غضب خدا بر او حلال گشت و مقدمه دوم این است که خداوند می‌فرماید:

وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضْبِي فَقَدْ هَوَى. 14

و هرکس مستوجب خشم من گردید همانا خوار و هلاک خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها:

\*برگرفته از کتاب: الحق المبين في معرفة المعصومين (عليهم السلام)، این سخنرانی در تاریخ (9 جمادی الاول 1411 برابر با 1369/9/7) ایراد شده است.

1. سوره توبه (9)، آیه 122.

2. سوره بقره (2)، آیه 132.

3. سوره آل عمران (3)، آیه 19.

4. مستدرک الحاكم، جلد 3، ص 154.

5. علل الشرايع، جلد 1، ص 103.
  6. از روی هوا و هوس حرفی را نمی‌زند و هرچه که می‌فرماید چیزی جز وحی خداوندی که به او نازل شده نیست. سوره نجم (53) ، آیه 3 و 4.
  7. سوره انبیاء (21)، آیه 87.
  8. سوره یوسف (12)، آیه 24.
  9. سوره یوسف (12)، آیه 42.
  10. تفسیر فرات، ص 581.
  11. امالی المفید، ص 281.
  12. مقتل حسین خوارزمی، ج 1، ص 86 ؛ بحارالأنوار، جلد 43، ص 214.
  13. صحیح بخاری، ج 4، ص 41.
  14. سوره طه (20)، آیه 81.
  15. سوره جمعه (62)، آیه 5.
- آیت الله العظمی وحید خراسانی  
منبع : ماهنامه موعود شماره 54